

## فرزاد مجید پور

در سوگت ای شهید، زمین و زمان گریست  
چشم آشکار کرد، دل اندر نهان گریست  
پرپر گل وجود تو چون گشت در بهار  
گل جامه چاک زد به تن و باغبان گریست

یادی از پارتیزان نترس (آهنگرپور)

مرحوم عبدالحفیظ آهنگرپور با نام مستعار تشکیلاتی عبدا الله یکی از برجسته ترین، پیشتازترین و با تهورترین شاگردان روانشاد محمد طاهر بدخشی است. عبدا الله با کوره و آتش، پتک - سندان و ترمیم تفنگ در کارگاه پدر آهنگرش آشنا گردید. در تداوم تحصیل در مکتب حربی با مسائل سیاسی آشنا گردید و از طریق شاخه نظامی « شاهین » به سازمان مرحوم بدخشی پیوست. زود درخشید و دیری نگذشت به مسائل و پرابلم‌های جامعه خود پی برد و به عمق تاریخ مبارزات کلاسیک، معاصر از جمله چگونگی رمز و راز کارنامه‌های « ماهوتسونگ »، « هوشمین »، « جنرال جیاب »، « فیدل کاسترو » - « چه گوارا »، « کمیل سنگ » و در مجموع تجارب جنبش‌های رهای بخش جهانی سومی دست یافت.

در صنف یازدهم مکتب حربی به مسائل مختلف از جمله به بیماری شونیزم، درد جانکاه تمامیت خواهی و فردای مخرب آنها پی برد و عصبیت‌های قومی را درک کرد و در راه نجات از بی سر و سامانی‌های کشور، راه بیداری مردم، خلق‌ها از جمله دهاقین پابره‌نه و ستمکشان را در پیش گرفت. به همین خاطر در سال 1349 خ مکتب را ترک گفت و با نام مستعار « عبدا الله » به آغوش توده‌ها پیوست و منحیث کارکن حرفه‌ی به کار و پیکار دست زد. همه پل‌های عقبی خود را خراب نمود و به همین نام ( عبدا الله ) شهرت یافت و شناخته شد.

مرحوم « بدخشی » تعدادی از شاگردانش را نظر به خصوصیات فیزیکی، روانی، کارا تر و خاستگاه طبقاتی و دیگر خصوصیات دسته بندی نمود. هر یک از این کتگوری‌ها

را، نزد جنابان ارجمند چون: باختری، فرهنگ پدر، رشنو، عثمان مشهور، مجید، سیاهپوش و غیره به شاگردی در رشته‌های متفاوت برای فراگیری علوم و آموزش مسائل لازم معرفی کرد. دست ایشان را به‌دست آنها سپرد. از جمله عبدالله - قوی هیکل، درشت اندام، شورانگیز و دوستدار « چه گوارا » را، با تعدادی چند به مرحوم مجید کلکانی معرفی کرد، تا درس عملی نظامی را از یاران « محفل شمالی »، فرا گیرد. گروه چند نفری شاگردان « بدخشی » از جمله عبدالله، طبق پلان به مناطق ساحه فعالیت « محفل شمالی » غرض تمرینات نظامی و آموزش عملیات چریکی مانند عیاران و شب گردان در گشت و گذار بودند. به همین ترتیب اعضاء خاص « محفل شمالی » از جمله دادمحمد، عضو از « محفل شمالی » به مناطق ساحه فعالیت سازمان « بدخشی »، مکرر سفر داشتند. در حین یکی از سفرها برای سروی مناطق، آموزش گیری و آموزش دهی، بعد بازگشت از شهر فیض آباد - عبدالله با یاران همسفرانش عبدالصیر برادرش، گلاب و لطیف ( با مستعار ستار بعدها پدرام )، در اثر اشتباهی کوچک ( پدرام داستان گرفتاری و رهایی را از دیگران خوبتر و بهتر به یاد دارد ) در بهار سال 1353 خ در ولسوالی کشم بدخشان دستگیر و به زندان مرکز ولایت انتقال گردیدند. عبدالله و یاران اش از مواظبت مستقیم تشکیلات سازمان « بدخشی » در بدخشان و غیر مستقیم از توجه « بدخشی » برخوردار بودند. با توصیه « بدخشی » مبنی به سفر هادی کریم به بدخشان و با پادرمیانی او ( کریم )، توسط والی وقت تاج محمد « وردک » به غیر از « لطیف »، متباقی با سپری نمودن حدوداً شش ماه توقیف، از زندان آزاد شدند.

عبدالله بار دیگر بعد از قیام 20 جوزا سال 1354 خ در ولسوالی درواز، در 15 اسد همان سال در شنگان علاقاری راغ و در اثر اشتباه ظاهراً کوچک و ماهیتاً بزرگ با باورمندی به مولوی هم درس مرحوم مولانا باعث، همه اسیر و به زندان دهمزنگ در کابل انتقال گردیدند. در محکمه خاص شاملین حادثه از شانزده تا دو سال به جزایی تنفیذی حبس محکوم گردیدند. عبدالله با شکست قیام دریافته بود، گزارشات از مناطق با شرایط عملی دمساز نبوده و در پی واکاوی کارکردهای خویش برآمد و چیزهای تازه‌ی دریافت.

عبدالله و یاران زندانی اش به شمول مولانا بحرالدین باعث، بعلاوه مواظبت خانواده های خویش، از مواظبت همیشگی و دائمی سازمان « بدخشی »، تا آخرین لحظه تیرباران دسته جمعی آنها در جوزای 1358 خ توسط رژیم حزب دموکراتیک افغانستان برخوردار بودند. شاهدان در زندان پلچرخ یادهانی دارند، شایعات مبنی بر پیوستن عبدالله به « محفل شمالی »، وارد نیست. زندانیان جان به سلامت برده از ساطور دژخیمان، در دید و وادیدهای کوتاه

در زندان پلچرخی زندان گاهی برایشان میسر بود، می‌گویند: عبدالله در باره ترک موضع اش از سازمان بدخشی چیزی نمی‌گفت و در سیمایش چیزی خوانده نمی‌شد. و در زمینه کدام اسنادی هم در دست نیست. آگاهان تاکید دارند، مرحوم عبدالله از آن قماش نبوده، هم عضویت سازمان « بدخشی » را حفظ کند و هم به گفته برخی‌ها، درخواست برای عضویت در « محفل شمالی » تحت رهبری مجید آغا را کرده باشد. همچنان شادروان آغا مجید از آن قماش نبوده که شاگرد با امانت داده‌ی « بدخشی »، را در خفای « بدخشی » دعوت به پیوستگی به تشکیلات خود کرده باشد. اضافه می‌کنند، چنین برداشت و قضاوت، کم بها دادن به آن راد مردان تلقی می‌گردد. روشن است که عثمان، باختری، رشنو، فرهنگ پدر، مجید و... همه صادقانه شاگردان م. ط. « بدخشی » را با امانت داری آموزش دادند و تار عیاری و وفا به عهد را نه شکستند، مگر یک تن؟! و در فرصت مناسب خواهم نوشت.

راستی نباید فراموش کرد، عبدالله و خانواده آهنگر عبدالجلیل هم از جنگ آواران دره پنجشیر و هم از جانب حزب حاکم زخم ناباورکردنی دارند. پدر عبدالله و یارانش را در پنجشیر نامردانی چند به شهادت رساندند، بصیر بدروز فرار کرد، رجب خورد سن زنده ماند. خود عبدالله و یارانش را در کابل بیخردانی چند از حزب حاکم به تیر نامردی بستند.

در میان سینه ام جاریست یک دریای درد

خوب می‌دانم که غوغایم نمی‌ماند مرا

یکی از دست پرورده‌های عبدالله نام آور راه و رسم بدخشی، برایم نوشت: ( « ... من از عبدالله چه گورای کشورم آموزش چند دیدم و روزی همه را خواهم نوشت. عجالتاً یکی از صحبت‌های حوزه‌ی اش را چند سطر می‌نویسم. او می‌گفت، در افغانستان دو مکتب و دو طریقت فکری و سیاسی وجود دارد و بس. یک - مکتب و طریقت امیر عبدالرحمن خان است که در زمان حیات اش به تطبیق گوشه اندیشه مکتب خود دست یافت. محمد گل مهمند آن را تداوم بخشید و شاگردانی بیشمارش بر دوام تطبیق تمامیت خواهی امیر تاکید دارند و پای می‌فشارند... » حال، مانسف آن مکتب در کتاب سقاوی دوم تدوین شده، توسط بیشماری از چپ، راست و میانه برای تطبیق آن بی‌طاقت اند...

« دو - مکتب بدخشی است، برای از بین بردن امتیاز و تبعیض و اصل برادری و برابری اقوام و ملیت‌ها، جهت از بین بردن انشقاق میان طبقات محروم و ستمکش کشور و یکی از راه‌های دستیابی به آن، برپایی فیدرالیسم در حاکمیت‌های تمامیتخواه و متمرکز است... متباقی مکتب‌ها کاپی‌های اند وارد شده، سودمندی ندارند... » و اکنون بیشماری از افراد،

شخصیت‌ها، حلقات و دستجات از زوایایی مختلف در پی تداوم و تطبق اندیشه‌ی طاهر  
بدخشی اند... )  
حضار گرامی به تائید دانشمندی می‌گویم، قلبتان پاک باد. زیرا « یک قلب پاک از تمام  
معابد جهان بهتر است » (?)  
روح همه رفتگان شاد و خاطره‌های نامدار ما عبدالحفیظ عبدالله جاویدان باد.